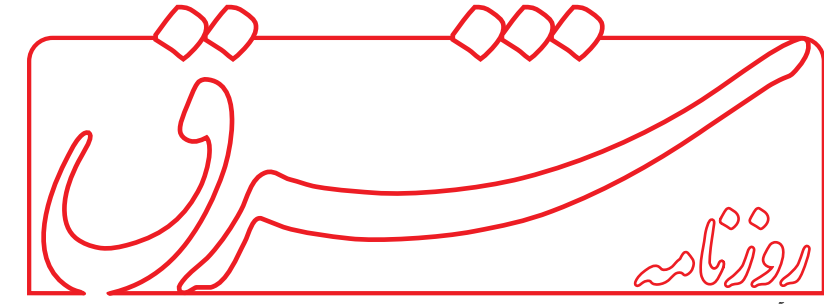




روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاکرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۴۳۹۱-۲، فکس: ۸۸۸۸۰۷۱۹، تلفن اکیه‌ها: ۸۸۶۵۸۵۷۵
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز - تلفن: ۶۶۱۸۲۱۲۰-۵
چاپ: نشر روزتاب - تلفن: ۴۴۵۴۵۰۷۶
www.sharghnewspaper.ir
تهران: اذان ظهر ۱۱:۴۸ اذان مغرب ۱۷:۲۴ اذان صبح فردا ۴:۵۸ طلوع آفتاب ۶:۲۲



پنشنه ۵ آبان ۱۳۹۰، ۲۹ دی‌القعده ۱۴۲۲، ۲۷ اکتبر ۲۰۱۱، سال نهم، شماره پیاپی ۱۲۷۹، شماره ۴۵۵ دوره جدید، ۱۲ صفحه-۲۲ صفحه ضمیمه

نمایشگاه بزرگ عکس ایران‌شناسی

پس از سه سال انتشار، ماهنامه ایران‌شناسی «سرزمین‌من» منتخبی از عکس‌هایش را به نمایش می‌گذارد. نمایشگاه عکس ایران‌شناسی «سرزمین‌من» شامل ۸۰ قطعه عکس از حدود ۵۰۰ عکاس سرشناس است. این نمایشگاه، ساعت ۱۶ روز جمعه ششم آبان در تالارهای بهار و زمستان خانه هنرمندان افتتاح می‌شود و تا ۱۲ آبان ادامه دارد. علاقه‌مندان می‌توانند برای تماشای این عکس‌ها به نشانی: تهران، خیابان طالقانی، خیابان موسوی شمالی (فرصت)، باغ هنر، خانه‌نمندان ایران مراجعه کنند.



فلک الافلاک

بفرمایید گردشگری خارجی

بهمن فروتن

■ سرهنگ قذافی را در سورخاکی گیر انداختند و بالاخره به زندگیش پایان دادند. برنامه یک تلویزیون خارجی هم تلفنی می‌خواست بداند که «کشتن بهتره یا نکشتن» این همه‌پرسی، شباهت زیادی به بعضی از همه‌پرسی‌های عادل فردوسی‌پور داشت با این تفاوت که از جایزه خبری نبود. بعضی‌ها می‌گفتند خوب شد نکشتندش، دل خیلی از پدر و مادرها خنک شد و بعضی‌ها هم معتقد بودند زنده‌اش بهتر بود؛ محاکمه‌اش می‌کردیم و سر از خیلی چیزها درمی‌آوردیم چه افکار باطلی! فکر می‌کنید مردک اگر زنده بود و محاکمه می‌شد، چه می‌گفت؟ دیکتاتورهای زنده و مرده زیربلیت صاحبان‌شان هستند. تازه آن چیزهایی را که ما حدس می‌زنیم هم احتمالاً رد می‌کرد. فرض کنیم بن‌لادن را به‌جای «کشتن، نمی‌کشتن» و می‌آمد و محاکمه می‌شد و اعتراف می‌کرد که زدن آن دو برج کار من بوده؛ سوال من این است که باید باور می‌کردیم یا خیر؟ و اصولاً اعتراف در این محکمه‌های ویژه از سوی آدم‌های خیلی خیلی ویژه‌تر می‌تواند باورکردنی باشند؟ محتوای پرونده قتل‌کنندگی اگر ۲۰ سال دیگر منتشر کردند، فکر می‌کنید به‌عنوان واقعیت می‌توانیم قبول کنیم یا نه؟ البته خیلی جالب است وقتی می‌کشند بی‌رحمه، پدر و پسر و نوه و نتیجه را یکجا می‌کشند. این، نوع کشتن‌ها را یاد فیلم «خوک‌دونی» پیر پائولو پارولینی می‌اندازد؛ از مقتول حتی دکمه‌ای هم به جانی‌ماند چه رسد به کمی اطلاعات و وزیر امور خارجه یکی از کشورهای پیشرفته غربی در جواب اینکه ما ۴۲ سال از این دیکتاتور پشتیبانی کردیم می‌گوید ای بابا گذشته‌ها گذشته ببیاید به فکر آینده باشیم. منظور این وزیر امور خارجه چیست؟ نکند می‌خواهد ۴۲ سال دیگر از دیکتاتور دیگری حمایت کند تا بالاخره در سوراخ دیگری... زن‌مان لال باید به فکر آینده بود البته با شکاکون که صحبت می‌کنی، می‌گویند همه اینها زنده‌اند و الان در گوشه‌ای از جنگ‌های رو‌گوشه، فراموش کردن گذشته‌ها را تمرین می‌کنند. برای بعضی‌ها که شک و تردید توهمات را عوامل تئوری توطئه می‌دانند، باورش مشکل است. اعتراضات ضدسرمایه‌داری در بعضی از کشورهای پیشرفته غربی شروع شده است. مردم این کشورها سرمایه‌داری و سیاست‌هایش را دیگر باور ندارند، در مورد این اعتراض‌ها چه می‌توان گفت؟ سیاست جهانی اقتصاد سرمایه‌داری تا خرخره در بحران گیر کرده است و توانایی تغییرات بنیادی را ندارد. می‌شود گفت که گلوله برفی از نوک کوه ول شده است؟ آیا این اعتراضات در کشورهای پیشرفته غربی به جنبش‌های مردمی تبدیل می‌شوند؟ دکتر سوانسکیگر، رئیس فدراسیون فوتبال آلمان، مامورانی به «ویلهملز هافن» یکی از شهرهای این کشور فرستاده است تا درباره دستکاری شدن بازی‌های این تیم در لیگ چهارم آلمان تحقیق کنند. یک بازیکن ۱۹ ساله سعی کرده است همبازی‌هایش را به دستکاری بازی‌ها ترغیب کند. راستی اگر تلویزیون خارجی از این بازیکن ۱۹ ساله درباره «کشتن یا نکشتن» قذافی سوال می‌کرد، چه جوابی می‌شنیدی؟ «فرقی نمی‌کند اگر زنده می‌ماند خودم دستکاریش می‌کردم.» برو بچه، بگو بزرگ‌ترت بیاد!

شترق

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاکرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۴۳۹۱-۲، فکس: ۸۸۸۸۰۷۱۹، تلفن اکیه‌ها: ۸۸۶۵۸۵۷۵
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز - تلفن: ۶۶۱۸۲۱۲۰-۵
چاپ: نشر روزتاب - تلفن: ۴۴۵۴۵۰۷۶
www.sharghnewspaper.ir

دیدبان

قذافی رفت؟ قذافی هست...



غلامرضا امامی

نمی‌دانست که هر زنجیری بر زبان و دهان و پای انسانی می‌نهد خود را به پرتگاه مرگ، مرگی بزرگتر از نزدیک می‌کند. طناب نابودی خویش می‌یابد و چوئان عنکبوت تار جدایی از مردمش به دور خود می‌تند، تا روزی که تنها بماند...
ای سامری
تنهایی عظیم
عذابت بس...
تا زمانی که دیوی به نام «استبداد» پنجه در اندیشه و دل و دیده مردم لیبی افکند...
تا هنگامی که فرشته شادی و آزادی بر آن مردمان بال و پر نگشود...
تا آن دم که اندیشه‌ها از خشم تهی نشده و مرگ عشق بر جان‌ها نخواند... «قذافی» زنده است در جان و تن هر آدمی که آزادی را باور ندارد. که حریم و حرمت انسان را پاس ندارد.

دوستان من: گرج را از در اندید. نکند از پنجره درآید با قامتی دیگر، با هیبت خوش‌تر. کار بد از بدترین آغاز می‌شود و به خوب‌ترین پایان می‌یابد.
پس از مرگ او نخستین سخنرانی فرمانده مقاومت لیبی را که خواندم به لب خندیدم و در دل گریستم. او گفت: به‌زودی، ممنوعیت چندهمسری لغو می‌شود؛ چه خبر خوشی! گویی مشکل لیبی همین بود و مردم لیبی همین را کم داشتند.
در تکتک جان‌آدم‌هایی که به سیاهی استبداد سال‌ها خو گرفته بودند. در آن تونل تاریک سال‌ها می‌زیستند سیاهی مانده بود، «قذافی» مانده بود. قذافی مرد؟ قذافی هست... لیک بی‌مرگ است دقیانوس...

باور کنید من تنها عکس قذافی را دیدم، تلویزیون نگاه نمی‌کنم...
خون و خشم و خشونت دل و دیده را آزار می‌دهد. خیرش را خواندم و تصویر پایکوبی و شادی مردمش را دیدم که از مرگش شاد بودند، شربت و شیرینی پخش می‌کردند. نوشتند قذافی کشته شد بی‌هیچ محکمه و محاکمه‌ای، دادگاهی و دادستانی... حکم در خیابان اجرا شد، محاکمه خیابانی، گروهی بانگ برآوردند نکشیدش... شاید می‌خواستند دادگاهی تشکیل دهند... به رازها و رمزها و دینارها دست یابند. اما جوانکی با سلاح قذافی کار قذافی را تمام کرد. با رفتن او خیلی خبرها به خاک رفت.
او سال‌ها بود که مرده بود. اما هیبتش مانده بود.
آن روز که قذافی خود را از آدم‌ها بالاتر دید و به قول «فالاجی» در مصاحبه معروفش خویش را ناجی جهان دانست و کتاب سبزش را انجیل روزگار، همان روز مرده بود. فالاجی به طعنه گفته بود شما خدا را قبول دارید؟ و قذافی پاسخ داده بود بله چطور؟ فالاجی گفته بود آخر من فکر می‌کردم شما خود خدا هستید!
آن روز که سید ما، امام صدر را کشت، چون نخواست که برده‌اش شود، همان روز حکم اعدام خویش را هم رقم زد.
آن روز که هر صدای آزاده‌ای را خفه کرد.
هر پرسشگری را به بند و مرگ محکوم کرد. بیچاره

خودنویس

هیجان بازی در «ایوانف»

و فاعل از دیگر ویژگی‌های زبان نمایشنامه‌های ایشان است که در نهایت شکل حرف زدن بازیگر را به زندگی واقعی که هر روز با آن سر و کار دارد، ارجاع می‌دهد و به دنبالش بازیگر را به سوی پیدا کردن رفتارهایی واقعی و همسو با این نوع از حرف‌زدن هدایت می‌کند. خیلی کم با بازیگران صحبت می‌کند و برخلاف بیشتر کارگردان‌ها به جای کنترل‌های مصادوم و در بعضی اوقات محدودکننده، بازیگران را تا یک ماه ابتدایی تمرین آزاد می‌گذارد تا تمامی امکانات نقش را جست‌وجو و اتود کنند و بعد از این مدت آن‌هم به‌طور خصوصی کلیات هر کاراکتر را برای بازیگران شرح داده و از آنها می‌خواهد به دنبال پیدا کردن جزئیات برای چنین کاراکترهایی باشند.
اما در واقع خواسته‌هایش برای بازی بیشتر از ناپایدها شکل می‌گیرد تا پایدها. به‌طور مثال تأکید کردن در بازی را دوست ندارد و از بازیگر می‌خواهد که با رفتارش کاراکترش را توضیح ندهد تا ذهن تماشاجی درگیر ابهام شود. دوست ندارد بازیگرها بلند و به شکل مرسوم تئاتری دیالوگ بگویند به همین خاطر از میکروفن استفاده می‌کند تا بازیگران لحن طبیعی حرف زدن‌شان را حفظ کرده و فضای مورد نظرش برای تمرکز و همراهی مخاطب ساخته شود.
و در پایان می‌خواهد بازیگر انتظار ذهنی تماشاجی را با پیش‌بینی و انجام کاری برخلافش به هم بریزد و از همه مهم‌تر با گوش دادن به بازیگر مقابلش بر اساس حقیقت لحظه و واکنش نشان داده، صادق باشد و تظاهر به بازی نکند.



محمدرضا نجفی

این روزها نمایشنامه ایوانف نوشته آنتوان چخوف با ترجمه -بازنویسی- دراماتورژی و کارگردانی امیررضا کوهستانی به روی صحنه تماشاخانه شماره یک ایرانشهر است. به‌عنوان بازیگر تئاتر جوانی که تازه در ابتدای راهم و بازی در این کار فرصت ارزشمندی در اختیارم قرار داده باید بگویم بیش از هر چیزی هیجان‌زده‌ام و البته ابایی از گفتنش ندارم.
من سال‌ها تماشاجی کارهای امیررضا کوهستانی بودم و از طرفداران پر و پا قرص کارهایش هستم. همیشه آرزوی بازی کردن در یکی از نمایشنامه‌هایش را داشتم و هر بار پس از دیدن اجراهایش از خودم می‌پرسیدم که چرا بازیگرهای کارهایش آنقدر واقعی و روان نقش‌هایشان را ایفا می‌کنند؟ به دنبال پیدا کردن دلایلش بودم و مطمئن که او شگردهای مخصوصی برای این نوع بازی گرفتن دارد. تا اینکه خرداد امسال امکان بازی در نقش دکتر نمایشنامه ایوانف برایم فراهم شد و توانستم از نزدیک شاهد شیوه کارگردانی‌اش باشم. مهم‌ترین و در واقع کلیدی‌ترین ویژگی کارهای امیررضا کوهستانی زبان و شکل دیالوگ‌نویسی اوست که در واقع به دلیل نثر منحصر به فردش که به شدت غیرادبی و نزدیک به زبان روزمره‌مان است به بازیگر شکل بازی را دیکته می‌کند. ریتم و آهنگ ساده و روزمره دیالوگ‌ها به همراه به هم ریختن جای فعل



کیوان زرگری

cartoononline.persianblog.ir



شرق درنمایشگاه

تو مرکز جهان خودت هستی

که گزارش‌ها و نوشته‌هایش را خواندند و تعریف می‌کنند و انتقادهای خودشان را دارند. تو مرکز جهان خودت می‌شوی اما تنها در چارچوب این غرفه سه‌نشین. از دیدن آدم‌هایی که تو را به نام می‌شناسند و آنچه می‌نویسی را خوانده‌اند، خوشحال می‌شوی شاید هم کمی احساس غرور کنی. می‌فهمی که دیده حروف سربی و حرفه‌ای است که با آن زندگی می‌کنی. به یاد ۱۰ سال پیش می‌افتی که با نگاهی مشتاق از کسی که پشت غرفه یکی از روزنامه‌ها شاید همین شرق نشسته بود پرسیده بودی چطور می‌شود روزنامه‌نگار بود؟ آن غرفه همسایه روزنامه جوان میزبان یکی از مسوولان کشوری است، شاید نماینده یکی از شهرها در مجلس شورای اسلامی و تعداد زیادی جوان استفاده‌اند و سوال می‌پرسند. حامد شیععی یکی از همکاران می‌آید و می‌گوید: قرار است میهمانی به غرفه بیاید. کسی می‌آید و می‌پرسد آرشنیو روزنامه را دیجیتالی نکردید؟ آن سوتر غرفه خبرگزاری فارس که دو مانی‌تور بزرگ با صدای بلند فیلم پخش می‌کند. شهاب طباطبایی را می‌بینم که نشسته و دارد صحبت می‌کند. دوست قدیمی می‌گذرد و سلام می‌کند. اینجا که می‌نشینی سوال‌ها و جواب‌ها و چهره‌ها آشناست. خانم چولی می‌آید و می‌پرسد: چطور می‌شود روزنامه‌نگار شد؟ چهره‌اش چقدر آشناست فکر می‌کنی زمان چه زود می‌گذرد...



فرزانه ابراهیم‌زاده

ویژه‌نامه شجریان و جشن خانه سینما تمام شد؛ چرا این قدر کم آورده بودید؟ دبیر سیاسی شرق نمی‌آید؟ سر دبیر شرق الان کیست؟ رونمایی کتاب... با حضور استاد... در، این ویژه‌نامه‌ها رایگان است؟ آرشنیو روزنامه را از کجا می‌شود پیدا کرد؟ جناب آقای دکتر فلائی‌الان در غرفه روزنامه‌فان تشریف دارند... مطلبی که درباره قیمت سکه بود خیلی عالی بود... اون شماره‌ای که عکس قذافی در آن بود خیلی حرفه‌ای کار شده بود... چطور می‌توانیم با شما همکاری کنیم... مدیر مسوول روزنامه نمی‌آد... گزارش‌های اجتماعی، گزارش‌های ورزشی، ویژه‌نامه‌ها... جناب آقای... اینجا میان میاهوی جشنواره مطبوعات در غرفه سه‌نشین شرق که می‌نشینی این سوال‌ها و سوال‌های آشنای دیگری است که میان صدای یکنواخت بلندگوی شبستان تکرار می‌شوند. کسانی که می‌آیند و سراغ نشانه‌های آشنای خود را می‌گیرند و می‌روند. هرکسی سوال خودش را با خودش می‌آورد و می‌رود. اینجا که می‌نشینی میان غرفه روزنامه تو می‌شوی مرکز جهان خودت. این‌جا هر روزنامه‌ای مرکز جهان خودش هست، رو در روی مخاطبانی

